داعش، اخوان‌المسلمین و سید قطب

محمدعلی عسگری

هم‌زمان با سالگرد کشتار فجیع میدان «رابعه العدویه» در مصر (۱۴ آگوست سال ۲۰۱۳) یکی از رهبران گروه تروریستی داعش با انتشار پیامی از طرفداران اخوان‌المسلمین خواست ضمن بیعت با این گروه دست به عملیات انتحاری در مصر بزنند. زیرا به گفته «ابو اسامه القاهری»، «تجمعات بی‌فایده نتیجه‌ای جز کشته‌شدن افراد بی‌دفاع نداشته» و آنها می‌توانند با «متوقف‌کردن این روند و با اعلام جهاد و با استفاده از سلاح دنباله‌رو روش‌های غربی نباشند» و در عوض به عملیات قهرمانانه و انتحاری دست بزنند. این البته دومین بار است که نه سران اصلی داعش نظیر «ابوبکر البغدادی» بلکه «یکی از رهبران داعش» از پیروان اخوان‌المسلمین می‌خواهد به داعش پیوسته و مشی این گروه را در پیش گیرند. دفعه گذشته نیز فردی با نام «ابومحمود الجیزاوی» از طرفداران اخوان‌المسلمین خواست با این گروه بیعت کرده و «ولایت قاهره» را که نوعی خلافت اسلامی مدل داعش خواهد بود تشکیل دهند! او گفته بود: «اکنون زمان مناسبی برای انضمام اخوان به دولت اسلامی و حل‌شدن در آن است تا از طریق بیعت با ابوبکر البغدادی ولایت قاهره را تأسیس کنند».

رهبران اخوان‌المسلمین تاکنون پاسخی به این پیام‌ها نداده‌اند و شاید آن را در حدی ندانسته‌اند که به چنین دعوت‌هایی پاسخ دهند. بااین‌حال بارها مشاهده شده که چنین پیام‌هایی در رسانه‌های منطقه‌ای -و به تبع آن در برخی رسانه‌های داخلی نیز- بازتاب خاصی پیدا کرده و از آن به «همسویی داعش و اخوان‌المسلمین» یا «یکی‌بودن تمام گروه‌های اسلام سیاسی» تفسیر شده است. دراین‌میان برخی رسانه‌های سعودی و نیز تعدادی رسانه‌های مشخص مخالف دولت ترکیه با کنارهم‌گذاشتن داعش و اخوان‌المسلمین نقبی به ریشه‌های فکری آنان زده و پای کسانی چون «سید محمد قطب» را به میان می‌کشند. در نظر آنان قطب پدر فکری «اسلام سیاسی» در منطقه بوده و اخوان‌المسلمین و داعش از شاخ‌وبرگ‌های همین تفکر است که رشد کرده و به اینجا رسیده است. بنابراین آنها با هم خاستگاه مشترکی داشته و اگر در ظاهر هم با یکدیگر مخالف باشند در خفا متحد و هم‌پیمان هستند. حال باید پرسید به‌راستی داعش و اخوان یکی است یا چه تفاوت‌هایی بین داعش و اخوان‌المسلمین وجود دارد و این دو گروه با یکدیگر چه نقطه‌های اشتراک یا افتراقی دارند؟ همچنین باید پرسید چه کسی یا کسانی از این پروژه همسان‌سازی اخوان و داعش سود می‌برند و درنهایت اینکه چرا سید قطب، وجه المصالحه این تبلیغات قرار می‌گیرد و او چه نسبتی با این موضوع دارد؟ از همه مهم‌تر گروه تروریستی داعش با صدور پیام‌هایی ازاین‌دست چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

تفاوت داعش و اخوان

تقریبا بسیاری اتفاق نظر دارند که داعش با اخوان‌المسلمین تفاوت دارند. شاید این دو گروه از برخی جهات اشتراک داشته باشند کمااینکه می‌توان بین داعش و هر گروه دیگری، کمابیش اشتراکاتی پیدا کرد اما درعین‌حال فاصله بین خط مشی و دیدگاه‌های سیاسی و دینی اخوان‌المسلمین با داعش بسیار زیاد است. می‌توان گفت داعش یک گروه اسلام‌گرای سلفی است؛ حال آنکه اخوان‌المسلمین یک گروه اسلام‌گرای ایدئولوژیک است. اخوانی‌ها دست به اجتهاداتی در دین می‌زنند حال آنکه سلفی‌ها اجازه چنین اجتهادی را نمی‌دهند و مرجع فکری‌شان احادیث نامعتبر -به عقیده اکثر مسلمانان- است. اخوانی‌ها برای خود تئوریسین‌هایی دارند که یکی از برجسته‌ترین آنها سید قطب بود اما داعشی‌ها هیچ ایدئولوژی‌ای ندارند؛ مهم‌ترین مغز متفکرشان که به گفته برخی «نقشه راه» آنها را ترسیم کرده «ابوبکر ناجی» است که پیش از تأسیس داعش جزوه‌ای در نحوه عملکردهای روزمره گروه‌هایی از این قماش نوشت و هرگز نمی‌توان آن را به معنای واقعی کلمه یک مانیفست فکری تلقی کرد. از اینها گذشته، آنها اکثرا به احادیث «ابن تیمیه» استناد می‌کنند که حتی در محافل سنی محل بحث و جدل فراوانی است.

اخوانی‌ها به حکومتی دینی مطابق مقتضیات روز اعتقاد دارند، حال آنکه داعشی‌ها به همان خلافتی اعتقاد دارند که طابق النعل بالنعل گذشتگان باشد. اخوان‌المسلمین -به‌خصوص در شرایط کنونی و با وجود همه فشارهایی که متحمل شده- بارها اعلام کرده است به‌دنبال مشی مسلحانه و قهرآمیز نیست و دولت «عبدالفتاح السیسی» رئیس‌جمهوری مصر نیز با همه سرکوب‌هایی که کرد تاکنون نتوانسته است این گروه را به ورطه‌ای بکشاند که دست به اسلحه ببرد. حال آنکه داعش از اساس به دنبال استراتژی «النصر بالرعب» و پیروزی با شمشیر بود و بارها نیز از طریق پیروانش دست به عملیات انتحاری و انفجاری زده است.

در هیچ کجا دیده یا شنیده نشده است که طرفداران اخوان‌المسلمین برای مثال سر کسی را بریده یا فردی را زنده‌زنده در آتش سوزانده باشند. یعنی صدها عمل جنایتکارانه و غیرانسانی دیگر که به قول شاعر ما «هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا» اما گروه تروریستی داعش آنها را جزء افتخارات خود به شمار می‌آورد. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت بین داعش و اخوان‌المسلمین دست‌کم از لحاظ «برداشت‌های دینی»، «خط مشی عملی»، «ساختار تشکیلاتی» و «اهداف استراتژیک» تفاوت‌های فاحشی وجود دارد و هرگز نمی‌توان این دو گروه را در یک ردیف نشاند. اما ازآنجاکه این دو از پشتیبانی یک «طرف» منطقه‌ای مهم یعنی ترکیه برخوردارند به‌عمد یا به‌سهو از سوی کسانی «یک‌کاسه» معرفی می‌شوند. اما اینکه چه کسانی سعی می‌کنند علیه اخوان‌المسلمین تبلیغ منفی کرده و این دو را در کنار هم قرار دهند، موضوع درخور تأملی است. یکی از این طرف‌ها دولت عبدالفتاح السیسی در مصر است؛ او رودرروی خود، دو دشمن مشخص می‌بیند: یکی اخوان‌المسلمین در شهرها و دیگری داعش در صحرای سینا. گروه تروریستی موسوم به «انصار بیت‌المقدس» که در صحرای سینا در شمال مصر فعالیت دارد، مدت‌هاست اعلام بیعت با داعش کرده و قصد دارد خلافتی اسلامی شبیه به داعش را در این منطقه تأسیس کند. این گروه بارها تاکنون به نیروهای نظامی مصر در شبه‌جزیره سینا حمله و گاه نیز به عملیاتی انفجاری و تروریستی در داخل شهرهای مصر دست زده است. به‌همین‌دلیل دولت السیسی تلاش می‌کند این هر دو دشمن خود را یکپارچه و به‌هم‌پیوسته نشان دهد تا بتواند سرکوب‌های خود را توجیه کند و در ضمن، حمایت جهانی را نیز به دلیل «مبارزه با تروریسم» کسب کند. یکی دیگر از طرف‌هایی که سعی وافری دارد تا اخوانی‌ها را با داعش یکی نشان دهد، دولت‌ها و رسانه‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس از عربستان گرفته تا امارات و بحرین است. این کشورها که خود از حامیان بی‌تردید گروه‌های سلفی در تمام منطقه -و ازجمله داعش- هستند می‌خواهند با استفاده از فضای رسانه‌ای و بین‌المللی به‌وجودآمده علیه داعش استفاده کرده و دشمن خانگی‌شان یعنی اخوان‌المسلمین را سرکوب کنند. گروه بعدی برخی کشورهای غربی (منهای آمریکا) در کنار گروه‌های چپ منطقه‌ای است که همه می‌خواهند با یکپارچه نشان‌دادن داعش و اخوان‌المسلمین و متصل‌کردن همه آنها به «اسلام سیاسی» ریشه‌های یک پروژه بزرگ را در تاریخ معاصر کشورهای اسلامی بزنند.

دور از انتظار نبود که افرادی از اخوان‌المسلمین جدا شده و دست به تشکیل گروه‌های افراطی بزنند یا به برخی از گروه‌های افراطی نظیر «القاعده» - که در مصر پایگاهی نیرومند داشته و رهبر کنونی‌اش نیز مصری است- بپیوندند. پیامی را که داعش تکرار می‌کند با همین هدف بوده و برای خطاب‌قراردادن همین نیروها ارسال می‌شود

سید قطب

به‌همین‌دلیل است که «سید قطب» به‌عنوان «پدر فکری» و «الهام بخش» اسلام سیاسی و در زیرمجموعه آن تمام گروه‌های تروریستی با مشی مسلحانه و غیرمسلحانه معرفی می‌شود. حال آنکه چنین نیست و شخص سید قطب نیز تا این حد اثرگذار نبوده است. به نظر آنان «اسلام سیاسی» یعنی بهره‌برداری دین در راه رسیدن به «مقاصد سیاسی» و این راه به‌طور قطع در شرایطی به «تروریسم» خواهد کشید؛ برداشت‌هایی که با ظهور داعش، در ایران نیز مطرح شد و کسانی به‌جای سید قطب، شریعتی را پدر فکری این جریان مطرح کردند و سرانجام کار همه آنها را نیز ایجاد خلافتی شبیه داعش دانستند.

حال آنکه چنین نیست و دست‌کم افرادی مانند «سید جمال‌الدین اسدآبادی» یا «عبدالرحمان کواکبی» که جزء پیشگامان و پیشتازان اسلام سیاسی هستند، بسیار پیش‌تر از سید قطب زندگی و آرا و افکارشان را ترویج کردند. سید قطب در ایران ناشناخته نیست و هنوز هم از احترام خاصی برخوردار است. هرچند درباره دیدگاه‌ها و برداشت‌های او از دین ایرادات و اشکالاتی وارد باشد که دراین‌باره نقدهایی نوشته شده و بعد از این نیز خواهد شد. بااین‌حال او را باید یکی از نظریه‌پردازان اسلام معاصر تلقی کرد. فردی اندیشمند و نویسنده که دیدگاه‌های خود را در آثاری، مکتوب کرده است. دیدگاه‌های سید قطب نیز در کنار دیدگاه‌های صدها نفر دیگری قرار می‌گیرد که از یک قرن گذشته تاکنون تلاش کرده‌اند بین سنت و مدرنیسم، گذشته و حال، دین و دانش یا دین و دنیا تفاهم برقرار کنند. این نظریه‌پردازان در همه کشورهای اسلامی از مراکش گرفته تا اندونزی و حتی در بین کشورهای غربی، حضوری فعال داشته و دارند و اتفاقا بین همه آنها تفاوت‌های ریزودرشت و رنگارنگ فراوانی وجود دارد؛ به‌نحوی‌که هرگز نمی‌توان آنها را همه یکپارچه تلقی کرد. درواقع آنها طیف گسترده‌ای از روشنفکران دینی را شامل می‌شوند که برخی به «حکومت‌داری» اعتقاد داشته و برخی عکس شیوه‌های «ارشادی» را پیشنهاد داده‌اند. درباره صدها مسائل کلان و خرد امروز مسلمانان، هریک از این افراد دیدگاه‌های خاص خودشان را دارند که می‌توان بین آنها فاصله‌های زیادی را مشاهده کرد. حال پرسش این است که چرا از بین این هزاران نفر، سید قطب به‌عنوان «پدر اسلام سیاسی» معرفی می‌شود؟ زیرا او پدر فکری اخوانی‌هاست و هرکس تابع یا طرفدار نظرات او باشد باید طبق سیاستی که بیان شد «داعشی» معرفی شود. روشن است که در اینجا ما با یک بحث آکادمیک یا علمی سروکار نداریم بلکه با یک شانتاژ تبلیغاتی سروکار داریم که زاییده تخیل و برداشت‌های عمدی و آگاهانه و حساب‌شده رسانه‌های مصری-سعودی-غربی و دشمنی آشکار آنان با اخوان‌المسلمین هستیم. آنها درواقع می‌خواهند از این به‌هم‌چسباندن‌ها نتیجه خاص خودشان را بگیرند.

هدف داعش

اما چرا داعش هر بار با ارسال پیامی از طرفداران اخوان‌المسلمین می‌خواهد به این گروه ملحق شوند؟ از همان زمان که عبدالفتاح السیسی علیه «محمد مرسی» رئیس‌جمهوری سابق مصر، کودتا و دولت او را سرنگون کرد، شرایط جدیدی بر مصر حاکم شد. طرفداران مرسی یا همان اخوانی‌ها که به این کودتا اعتراض داشتند، به‌شدت سرکوب شدند. این سرکوب‌ها چنان گسترده بود که هزاران نفر از رهبران درجه یک و دو اخوان را هم شامل می‌شد. همان زمان بودند تحلیلگرانی که می‌گفتند این اتفاق، اخوان‌المسلمین را دو شاخه خواهد کرد -فرضیه‌ای که هنوز هم کسانی بر آن پای می‌فشارند- اما چنین نشد. این تحلیلگران می‌گفتند از درون اخوان‌المسلمین گروهی تندرو بروز خواهد کرد که برای مقابله با نظامیان حاکم بر مصر، دست به اسلحه خواهد برد. اخوان‌المسلمین اتفاقا با درک همین موضوع از همان ابتدا بر «مبارزه مسالمت‌آمیز» خود تأکید کرد و چندی پیش نیز یکی از رهبران‌شان بر این مسئله دوباره تأکید کرد. این درحالی است که در سه سال گذشته، این گروه زیر شدیدترین فشارهای امنیتی- سیاسی و به‌خصوص تبلیغاتی در داخل و خارج از مصر بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که حتی آنها گاه مجبور می‌شوند به‌صورت «شبانه» تظاهرات کنند، چون دولت هیچ‌گونه مجوزی برای یک تظاهرات مسالمت‌آمیز به آنها نمی‌دهد. بنابراین دور از انتظار نبود که افرادی از اخوان‌المسلمین جدا شده و دست به تشکیل گروه‌های افراطی بزنند یا به برخی از گروه‌های افراطی نظیر «القاعده» -که در مصر پایگاهی نیرومند داشته و رهبر کنونی‌اش نیز مصری است- بپیوندند. پیامی را که داعش تکرار می‌کند با همین هدف بوده و برای خطاب‌قراردادن همین نیروها ارسال می‌شود. اما چنان‌که توضیح داده شد ریشه‌های فکری و اهداف اخوان‌المسلمین با داعش تفاوت زیادی دارد و این دو نمی‌توانند یکی شوند. حتی داعش با حزب حاکم «عدالت و توسعه» در ترکیه یا حزب «النهضه» در تونس نیز زاویه دارد. درست است که اکنون دولت اردوغان از داعش به‌عنوان یک ابزار سیاسی برای تحقق سیاست‌های منطقه‌ای خود سوءاستفاده می‌کند اما روزی تفاوت‌ها و تضادهای آنها نیز آشکار خواهد شد. به‌این‌ترتیب باید گفت یک‌کاسه‌کردن «داعش، اخوان و سیدقطب» فقط شگردی تبلیغاتی از سوی رسانه‌های عربی-غربی است که متأسفانه در داخل ایران نیز برخی پژواک‌های نادرست دارد.

نبرد با تروریسم بهانه‌ای برای سرکوب

هادی فیروزی: ۱۴ سال از رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ می‌گذرد؛ رویدادی که برای حکومت چین دستاویزی شد تا سرکوب مسلمانان «اویغور» ساکن ایالت «سین کیانگ» را شدت بخشد. «ربیا کادیر»، رئیس کنگره جهانی اویغور، می‌گوید مقامات چین به بهانه واقعه یازدهم سپتامبر تمام اختلافات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اویغور را سرکوب کردند و بروز هرگونه خشونت در منطقه را به سه گروه تروریست‌ها، جدایی‌طلبان و مذهبیون افراطی نسبت می‌دهند. سین کیانگ منطقه‌ای کوهستانی-بیابانی در شمال غرب چین است و در زبان چینی به معنای «سرزمین نو» است؛ اما خود اویغورها ترجیح می‌دهند از این ایالت به‌عنوان اویغورستان یا ترکستان شرقی یاد کنند. مسلمانان اویغور در گستره هزار رنگ چین، اقلیتی مهجور و مظلوم واقع شده‌اند. بی‌بی‌سی با اشاره به گزارش‌های سازمان‌های حامی حقوق بشر به استفاده فرصت‌طلبانه چین از فضای ایجادشده پس از یازدهم سپتامبر اشاره می‌کند. «علیم سیتوف»، دبیرکل انجمن اویغورهای آمریکا، دراین‌باره می‌گوید دولت پکن پس از حملات تروریستی سال ۲۰۰۱ به آمریکا، اویغورها را تروریست‌های چین توصیف کرده است. با این اوصاف، به هر فردی که به دلیل مخالفت با

دولت چین دستگیر یا حتی اعدام شود، برچسب تروریست یا بنیادگرای اسلامی زده می‌شود. به گفته فصلنامه «آسیای مرکزی و قفقاز»، با تغییر چشم‌انداز امنیتی جهان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، بر اهمیت استراتژیک این منطقه برای چین افزوده شد. جلب موافقت چین از سوی آمریکا برای مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی و متعاقب آن حضور نظامی آمریکا در پایگاه نظامی «مناس» قرقیزستان و «خان‌آب» ازبکستان، موجب ایجاد نوعی منافع مشترک برای چین و آمریکا به طور موقت شد. ایالات‌متحده آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر، برای جلب حمایت چین در جنگ علیه تروریسم، جنبش اسلامی شرق ترکستان را به فهرست سازمان‌های تروریستی وارد کرد. در نتیجه این تصمیم، چین برای برخوردهای خشونت‌بار با اقلیت مسلمان دلیل در خور توجهی یافت. امروزه در کنار مشکلات امنیتی، در اثر سیاست‌های استبدادی حزب کمونیست چین، مردم سین کیانگ به لحاظ اقتصادی زندگی سختی را می‌گذرانند. سیاست‌های حکومت در این استان باعث سیطره اقتصادی چینی‌های نژاد هان، که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بر مسلمانان و در نتیجه فقر و محرومیت مسلمانان شده است. درحالی‌که چینی‌های هان از بیشترین تسهیلات دولتی برخوردارند و از سرمایه‌گذاری‌های دولتی بهره می‌برند، مسلمانان سین کیانگ در سرزمین مادری خود مانند بیگانگان زندگی می‌کنند و دولت چین را به تلاش برای نابودی آیین و فرهنگ خود متهم می‌کنند.

یادداشت

۱۴ سال پس از ۱۱ سپتامبر

لحظه‌ای که هواپیماهای القاعده برج‌های دو قلوی نیویورک را هدف خود قرار داد، هیچ‌کس نمی‌دانست که منطقه‌ای در صدها کیلومتر آن طرف‌تر باید خود را آماده تغییر کند؛ تحولات عظیمی که بسیار سریع انجام شد، به‌طوری‌که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲، دقیقا یک سال بعد، عراق و افغانستان چهره خود را دگرگون‌شده دیدند. شاید بتوان این‌طور گفت که نخستین و جدی‌ترین واکنش «جورج دبلیو بوش»، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا، به ۱۱ سپتامبر هجوم هوایی‌اش به افغانستان و مقابله جدی با القاعده بود که البته برای رسیدن به مأموریت خود، که پاک‌سازی آن کشور از تروریست‌ها بود، هزینه زیادی نپرداخت؛ اما اتفاق بزرگ‌تری که محصول فروریزی برج‌های دو قلو خوانده می‌شود، نشانه‌گیری آمریکا به سوی هدفی به نام «صدام حسین»، دیکتاتور سابق عراق، بود تا او را که به دراختیارداشتن انرژی اتمی متهم بود، خلع کنند و به باور خود باعث شوند در وهله اول خاورمیانه و در مرحله بعدی، دنیا از «شر» رژیمی که تسلیحات هسته‌ای در اختیار دارد، نجات پیدا کند. ایالات متحده آمریکا برهمین‌اساس دنیا را بعد از ۱۱ سپتامبر به دو قسمت تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی تقسیم کرد تا هم بتواند انتقام بگیرد و هم البته به این فکر باشد که سهم درخور توجهی از ذخایر نامتناهی انرژی خاورمیانه را از آنِ خود کند. به گفته کارشناسان، در حقیقت ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای بود که آمریکا به آرزوی دیرینه خود دست یابد؛ آرزویی که فقط به تصاحب چاه‌های نفتی اعراب محدود نمی‌شد، بلکه واشنگتن خواهان سلطه سیاسی بر این منطقه گسترده بود؛ بنابراین ارائه طرح خاورمیانه بزرگ از سوی متفکران آمریکایی را می‌توان در همین زمینه تفسیر کرد.

حالا در شرایطی که ۱۴ سال از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌گذرد، افغانستان و عراق را باید افغانستان و عراقی متفاوت با آنچه قبل از حادثه نیویورک بودند، تلقی کرد و گفت منطقه نفتی در حالی حیات خود را ادامه می‌دهد که آشکارا می‌توان تأثیر آمریکا را در شرایط جدیدش مشاهده کرد؛ آمریکایی که البته از همان ماه‌های نخست پایان جنگ خاورمیانه، فشارهای زیادی را تحمل کرد و به طور دائم به خروج قطعی و دائمی از عراق و افغانستان ترغیب می‌شد؛ اما آنها با گفتن اینکه «منطقه برای رسیدن به امنیت کامل به حضور نظامی ما احتیاج دارد»، اصرار بر ماندن داشتند تا تحلیل‌های متفاوتی مطرح شود.

عده‌ای آمریکا را به نوعی ناجی منطقه می‌دانستند و حتی دولت‌های جدید عراق و افغانستان هم همکاری نزدیکی با واشنگتن داشتند و به کشورهایی که حضور نظامی داشتند، اجازه تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های مهم خود را می‌دادند؛ البته گروهی هم تأکید می‌کردند جهان سلطه، ۱۱ سپتامبر را بهانه‌ای قرار داد تا با حضور و البته نفوذ در منطقه شرایطی به وجود آورد که هم شریک منافع نفتی باشد و هم به نوعی مدیریت منطقه را در حیطه اختیارات خود ببیند و از اینجا بود که «چرایی اصرار آمریکا به حضور در خاورمیانه»، به یکی از بزرگ‌ترین و البته مبهم‌ترین ابهام‌های ۱۴ سال اخیر بدل شد. نکته مشخص البته این است که آمریکا در شرایط فعلی حضور فیزیکی خود را، طبق قول و قرارهایی که رئیس‌جمهوری کنونی این کشور در سال ۲۰۰۷ داد، کم‌رنگ‌تر کرده است؛ اما بر کسی پوشیده نیست که خاورمیانه طعمه‌ای چرب و لذیذ برای آمریکا و غرب است و به‌همین‌دلیل نمی‌توان با قاطعیت نظر داد که رابطه‌ای که آنها در آینده با خاورمیانه خواهند داشت، چگونه خواهد بود؛ آیا روزی فرا می‌رسد که آنها برای همیشه رخت بربندند و بر میهمانی خودخواسته خود خط پایان بکشند یا همچنان خاورمیانه باید میزبانی تحمیلی آمریکا و غرب را به جان بخرد.

نگاه

رأی‌دهندگان اعتراضی ترامپ

بن شرکینگر . ترجمه: مهدی نوریان

با کسانی آشنا شوید که این‌قدر از «دونالد ترامپ» نفرت دارند که تصمیم می‌گیرند به او رأی بدهند؛ فقط برای اینکه پیامی را به آمریکا برسانند؛ این عده بر این باورند که اندیشه‌های ترامپ منزجر کننده‌اند. آنها معتقدند که او سیستم سیاسی آمریکا را به سخره گرفته است و حتی کاندیداتوری خودش را نیز جدی نمی‌گیرد و این دقیقا دلیلی است که آنها می‌خواهند به او رأی دهند. با رأی‌دهندگان اعتراضی ترامپ آشنا شوید؛ کسانی‌که قبلا هر بار به پای صندوق رأی رفته‌اند، با نوشتن نام «میکی ماوس» یا شاید حتی «دونالد ترامپ»، هدفی جز تحقیر سیاست‌مداران نداشته‌اند. این افراد، امروز یک جمهوری‌خواه را دارند که حمایتش کنند.

مثل خیلی از طرف‌داران واقعی ترامپ، آنها معتقد هستند سیستم اساسا مشکل دارد؛ اما آنها به‌جای اینکه به ترامپ به دیده یک راه‌حل بنگرند، او را نمود این مشکل قلمداد می‌کنند و می‌گویند برای اثبات این موضوع، می‌خواهند به او رأی دهند.

یک تاجر ۲۹ ساله، که کسب‌وکار کوچکی را مدیریت می‌کند، می‌گوید: «ترامپ کاندیدایی است که آمریکا مستحق آن است». او می‌خواهد به ترامپ رأی بدهد و اعتقاد دارد «سیاست‌های او در حوزه مهاجرت، تنفربرانگیزند. این واقعا منزجرکننده است. من هرگز نمی‌خواهم او رئیس‌جمهور شود. هرگز. او جهان را نابود خواهد کرد».

این گروه از رأی‌دهندگان به ترامپ از هر دو سوی طیف سیاسی می‌آیند. انگیزه‌های آنان متفاوت است؛ اما آنها در انزجار از کسی که می‌خواهند به او رأی دهند با هم متحد هستند.

تحلیلگران نظرسنجی‌ها از تعداد این رأی‌دهندگان بی‌خبرند و شک دارند که آیا آنها واقعا در روز رأی‌گیری به ترامپ رأی می‌دهد یا نه؛ اما معتقدند که این یک پدیده واقعی است و در رقابت داغ انتخاباتی، این رأی‌دهندگان اعتراضی می‌توانند تأثیرگذار باشند. شاید این تأثیرگذاری در ایالت نیوهمپشایر، که در آن رأی‌دهندگان مستقل می‌توانند در انتخابات درون‌حزبی جمهوری‌خواهان رأی خود را به صندوق بیندازند، بیشتر باشد؛ جایی‌که شرایطی مثل آیوا در آن حاکم نیست که رأی‌دهندگان مجبورند ساعت‌ها برای اعمال نظرشان وقت صرف کنند.

بن پکر، ۲۰ ساله، نیز معتقد است: «شما احتمالا افراد زیادی را می‌بینید که تعامل‌شان با سیاست در آمریکا پوچ‌انگارانه است».

این نظرات فقط در نیوهمپشایر وجود ندارد. «دیوید پورت‌نوی»، که مؤسس یک وبلاگ ورزشی در بوستون است، می‌گوید: «من فکر نمی‌کنم او ضرورتا بهترین کاندیدا برای ریاست‌جمهوری باشد». چندی پیش او به این شکل از ترامپ حمایت کرده بود: «من اهمیت نمی‌دهم او مضحک است. اهمیت نمی‌دهم او نژادپرست است. اهمیت نمی‌دهم او تفکرات تبعیض‌آمیز جنسیتی دارد. من به هیچ‌کدام از اینها اهمیت نمی‌دهم. من معتقدم سیاست در این کشور یک جوک است. من فکر نمی‌کنم فرقی کند چه‌کسی رئیس‌جمهور شود». «پورت‌نوی» کاندیداتوری ترامپ را یک «مستند مضحک سیاسی» می‌خواند.

او ادامه می‌دهد: «من مخالف هر آن چیزی هستم که ترامپ می‌گوید، مثل کشیدن دیوار به دور کشور و فکر هم نمی‌کنم چنین اتفاقی بیفتد. این‌طور هم فکر نمی‌کنم که هر چیزی دیگران می‌گویند قرار است رخ دهد و من ترجیح می‌دهم کسی را انتخاب کنم که سرگرم‌کننده باشد». او می‌گوید از دیگران در سراسر «نیوانگلند» (ایالات شمال شرقی آمریکا)، شنیده است که آنها نیز چنین حسی دارند.

«پکر» می‌گوید متعهدترین طرف‌دار ترامپ که او می‌شناسد یک دانشجوی کالیفرنیایی است. «او به ژان بودریار، فیلسوف فرانسوی، ایمان دارد. او می‌خواهد به ترامپ رأی دهد تا به این نظریه بودریار که ایماژ و واقعیت تشخیص‌ناپذیر شده‌اند، اعتبار ببخشد. این دانشجو گرایش‌های چپ شدیدی دارد و به‌خاطر حمایت «برنی سندرز» از اسرائیل، در دفاع از فلسطین، نمی‌خواهد به او رأی دهد.

خود ترامپ پیش‌بینی کرده است به خاطر رأی رقبای سیاسی‌اش به او، پیروز خواهد شد. وی در گفت‌وگویی با سی‌ان‌ان گفت: «من معتقدم تعداد زیادی از دموکرات‌ها به من رأی خواهند داد».

اما این ائتلاف برآمده از انزجار نیز چون طرف‌داران واقعی ترامپ این‌قدر متنوع است که کسی نمی‌تواند به‌راحتی ریشه آن را به پوچ‌انگاری نسبت دهد.

«راشین کاربین»، مدیر ارشد بازاریابی یک وب‌سایت که ۳۸ سال دارد، جمهوری‌خواهی وفادار و اهل ویرجینیاست. او می‌گوید رأی‌دادن به ترامپ را تخریب خلاقانه می‌داند. وی می‌گوید: «من می‌خواهم به او رأی دهم تا حزب جمهوری‌خواه در نهایت اعتراف کند شکست خورده است و اگر ترامپ نامزد شود، شکستی از این واضح‌تر نیست. بعضی وقت‌ها باید چیزی شکسته شود تا دوباره قوی‌تر از قبل ساخته شود». تخمین‌زدن اینکه چند نفر از این رأی‌دهندگان به ترامپ وجود دارند، تحلیلگران نظرسنجی‌ها را به دو دلیل به سختی می‌اندازد: اول اینکه، ممکن است این افراد در نظرسنجی‌های درون‌حزبی جمهوری‌خواهان شرکت نکنند و دوم اینکه، نظرسنجی خاصی برای تشخیص چنین انگیزه‌ای برای رأی‌دادن طراحی نشده است؛ اما اگر این پدیده شایع شود، طبیعتا این ایده را میان متخصصان کمپین ترامپ جا می‌اندازد و آنها را گیج خواهد کرد که علت رأی بالای او در نظرسنجی‌ها، تعداد زیاد افرادی است که از سیستم منزجرند یا کسانی که عاشق او هستند.

«پیتر براون»، معاون مدیر نظرسنجی دانشگاه کوینی‌پیک، می‌گوید: «هیچ راهی وجود ندارد که به این مسئله پی ببریم. ما نمی‌پرسیم چرا. ما فقط می‌پرسیم چه چیزی و چه کسی». این نیز مشخص نیست که آیا این رأی‌دهندگان تا روز رأی‌گیری این موضوع را مضحک قلمداد خواهند کرد یا نه. «جیسن بردلی»، نویسنده‌ای در واشنگتن که ماه پیش در ستونی به انتقاد از رأی‌دادن به ترامپ فقط به‌خاطر سرگرمی پرداخته بود، می‌گوید تعداد افراد پیرامون او که می‌خواهند فقط برای ضایع‌کردن ترامپ به او رأی دهند، افزایش پیدا کرده است. او مطمئن نیست چه تعدادی از آنها واقعا این کار را می‌کنند. او می‌گوید: «میزان جدیت این افراد بسیار گسترده و متنوع است». او اضافه می‌کند هنوز نمی‌داند همسرش که راجع به رأی‌دادن به ترامپ سخن می‌گوید، چقدر دراین‌باره جدی است.

تحلیلگر نظرسنجی‌های دانشگاه مان‌ماوث، «پاتریک مورِی»، تردید دارد کسانی که اعلام کرده‌اند به ترامپ رأی می‌دهند، حال چه طرف‌داران واقعی او و چه رأی‌دهندگان اعتراضی، تا روز آخر پای حرف خود بایستند. «اینها خوش‌مزگی‌هایی است که قبل از یک مبارزه ردوبدل می‌شود. حرف‌های مزخرف زیادی به گوش می‌رسد که مثلا می‌گویند من می‌خواهم به ترامپ رأی بدهم؛ اما وقتی این افراد به دور از احساسات و در فضای آرام فکری با خود می‌اندیشند، نظرشان عوض خواهد شد». او این نکته را نیز اضافه کرد که «ترامپ همه قواعدی را که ما بلد هستیم، برهم زده است و من نمی‌توانم مطمئن باشم دیگر قواعد را نیز برهم نزند».